**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011116**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث در مورد این بود که یکی از شرایط تعلق زکات تمکن از تصرف هست. مرحوم محقق حلی فرموده بودند که این تمکن از تصرّف شرط فی جمیع الاجناس. در واقع عمدتاً ناظر به شاید این باشد اختصاص ندارد به مواردی که حول‌دار باشند. در مورد غیر موارد حول‌دار هم این روایت شامل می‌شود. مرحوم صاحب مدارک در مدارک اشکال کرده که ما دلیلی بر این مطلب نداریم چون روایات این بحث همه در مورد مواردی هست که حول داشته باشند. بنابراین در مورد غلات که درشان حول معتبر نیست ما دلیلی بر شرطیت این شرط نداریم. حالا این که در مورد غلات چگونه باید مشی کرد دو احتمال وجود دارد. قبل از این که بحث را ادامه بدهم این را توجه داشته باشید. غلات یک زمان تعلق وجوب دارد. یک موقعی ما ممکن است بگوییم که غلات در زمان تعلق وجوب باید این شرط را داشته باشد. یک موقعی می‌گوییم نه حالا بدو صلاة تعبیر بکنیم، زمانی که اسم این غلات ذکر می‌کند، حالا آن زمانی که بعداً در موردش صحبت می‌شود. در آن زمان باید تمکن از تصرف داشته باشد. اگر تمکن از تصرف نداشته باشد زکات واجب نیست. یک موقعی ما می‌گوییم که نه اصلاً تمکن از تصرف مطلقا شرط نیست، شرط نیست تمکن از تصرف داشته باشد. یک موقع ما می‌گوییم تمکن از تصرف شرط است ولی لازم نیست که هنگام تعلق زکات این تمکن از تصرف باشد. هر زمانی که تمکن از تصرف حاصل شد همان موقع زکات واجب می‌شود. حالا این که مرحوم شیخ انصاری کلام صاحب مدارک را که تمکن از تصرف را شرط نمی‌داند رد می‌کند به این که، چند تا وجه برای ردش می‌آورد. یک وجه بحث اجماع هست، می‌گوید اجماع هست که تمکن از تصرف مطلقا شرط است. یک وجه به روایت سدیر تمسک می‌کند. روایت سدیر می‌گوید لأنّه کان غائباً عنه، تعلیل آورده، از این تعلیل استفاده می‌شود که غیبت مانع تعلق زکات هست، چه در موارد حول‌دار، چه در موارد غیر حول‌دار. این تعبیر دیگری. مرحوم آقای منتظری کلام شیخ انصاری را نقل می‌کنند، استدلال اوّل را که اجماع هست را نمی‌پذیرند، استدلال دوم را می‌پذیرند با یک توضیح. اجماع را می‌گویند این مسئله معنون نیست در کلمات قدما که ما بخواهیم دعوای اجماع بکنیم. ولی خب این اشکال اشکال واردی نیست، نیازی نیست که مسئله معنون باشد. بحث این است که گفتند تمکن از تصرف شرط هست قید نکردند اطلاقش اقتضاء می‌کند در همۀ اصناف شرط باشد. کما این که مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء در انوار الفقاهة به این مطلب اشاره دارد، می‌گوید کلام صاحب مدارک را اشاره می‌کند، بعد می‌گوید و یردّه اطلاق الاجماع. می‌گوید اجماع اطلاق ندارد. حالا از ناحیۀ دیگری ممکن است ما اشکال کنیم، ولی از این جهت که خصوص این مسئله معنون نیست نیازی نیست که خصوص این مسئله معنون باشد که بشود به آن تمسک کرد.

شاگرد: بیشتر منظورشان مأثور نبودن نیست؟ یعنی می‌گویند چون استدلال آقای منتظری معمولاً به این سمت می‌رود اجماع که این کلام جزء آن تفریعاتی است که ؟؟؟ به وجوب می‌آید.

استاد: نه، آن چیزهای در خود همان نهایۀ شیخ طوسی هم می‌گوید که در غائب و اینها می‌گوید زکات وجود ندارد. حالا صبر کنید. در غائب و امثال اینها. ولی اصل مطلب این است که تعبیری که آقایان می‌گویند این اجماع مدرکی است اینجا بحث اجماع مدرکی کارایی دارد. آقایان می‌گویند در مال غائب و مال مجحود و مال اینجور چیزها زکات ندارد. اینها از روایات برداشت کردند. خب اینها از روایات القاء خصوصیت کردند اینجوری تعبیر کردند. ما دلیل نداریم که غیر از روایات موجود یک روایت دیگری وجود داشته که مستند آقایان روایات دیگر باشد. و دلیل نداریم که این هیچ. ما در بحث اجماع عرض کردیم که اجماع دو تا، بعد از بحث‌های مفصلی که در مورد اجماع صورت گرفته دو مبنای قابل توجه در مورد اجماع باقی مانده، یکی مبنای شهید صدر که می‌گویند اجماع کاشف از ارتکاز حکم در زمان معصوم باید باشد که حجت باشد، البته ما این مبنا را قبول نداریم البته، ولی بالأخره مبنای قابل توجهی است. در ما نحن فیه که روایاتی وجود دارد این که بخواهیم بگوییم کاشف از ارتکازی منهای این روایات هست، اوسع از این روایات نمی‌شود کشف کرد. می‌تواند مستند اجماع همین روایات باشد و چیزی بیشتر از آن ما نمی‌توانیم نتیجه بگیریم.

یک بحث دیگر، بحثی که حاج آقا قائل هستند که ما هم قبول داریم آن بحث این که اجماع در صورتی حجت هست که معاصر معصوم علیه السلام باشد و کاشف از، در واقع امضاء معصوم علیه السلام و تقریر معصوم علیه السلام حجیت اجماع را به بار می‌آورد. اینجا ما نمی‌توانیم کشف کنیم که معاصران ائمه علیهم السلام، اصحاب معاصرین ائمه علیهم السلام بیشتر از مضمونی که ما از این روایات می‌فهمیم قائل بودند. اگر ما این مضمونی که این روایات دارد، این مضمون را بگوییم که اختصاص دارد به حول‌دارها. همین مقدار را هم می‌توانیم به قدما و معاصرین ائمه نسبت بدهیم. این که بگوییم یک اطلاقی اجماع دارد و علما معاصر معصوم علیه السلام بیشتر از این مقداری که از روایات استفاده می‌شود قائل بودند صغرویاً نمی‌شود اثبات کرد. این است که در بعضی موارد با وجود مدرکی بودن می‌شود کشف کرد که این معقد اجماع را کاشف از وجود تقریر معصوم علیه السلام را ازش نتیجه گرفت، ولی در ما نحن فیه نمی‌شود.

شاگرد: اصحاب مگر غیر از روایات، نظر فقهی هم مگر داشتند؟ یا مرسوم بوده همان روایات را نقل کردند. اصلاً این تطبیق ندارد این مبنای شما در اجماع

استاد: نه تطبیق دارد احیاناً ممکن است ما مطلبی از عبارت‌های، روایتی اصلاً در اختیار نداشته باشیم. یک روایتی وجود داشته باشد و ما احتمال بدهیم براساس این روایت این مطلب را گفته باشند. ولی الفاظی که وجود دارد با الفاظ روایات متفاوت هست. و آنجاها این تطبیق می‌شود. علما همه قائل هستند که مثلاً حج با شروع واجب می‌شود، حج مستحبی با شروع واجب می‌شود. احتمال می‌دهیم که مستندشان آیۀ شریفه لا تبطلوا اعمالکم باشد. ما این استدلال را ناتمام می‌دانیم. می‌گوییم که مسئلۀ وجوب حج با شروع از مسائل اساسی است، اگر زمان معصوم علیه السلام علما فتوای دیگری داشتند آن فتوا به ما می‌رسید. از این جهت ما کشف می‌کنیم که علمای معاصر معصوم علیه السلام هم فتوایشان همین هست. بحث سر این است که این که فتوای علمای معصوم ممکن است متفاوت باشد با این تعبیری که از علمای متأخر باشد از آنجا هست ولی در اینجا نیست.

شاگرد: بحث حاضر چون یکسان بود این نقل قولی که فقها داشتند نسبت به آن روایات گفتید دیگر از مدرکی بودنش نمی‌شود استفاده کرد.

استاد: نه ببینید یک موقعی بحث ما این هست که ما عبارت‌های فقهای ما، عبارت‌هایی هست که براساس روایت‌های موجود فتوایی دادند. ما احتمال می‌دهیم که این عبارت‌های روایت‌ها فتوای علمای معاصر به عین الفاظ این روایات باشد. اگر به عین الفاظ این روایات باشد دیگر در مورد، فرض این هست که ما عقیده‌مان این نیست که بشود القای خصوصیت. آن القای خصوصیت کردند در محدوده بیشتر نتیجه گرفتند. ولی ما احتمال می‌دهیم علمای معاصر معصوم علیه السلام القای خصوصیت نکرده باشند. آن وقت چجوری شما می‌توانید اثبات کنید که علمای معاصر معصومین علیهم السلام به نحو مطلق شرطیت تمکن از تصرف را قائل بودند، نمی‌شود قائل شد. فرق دارد موارد با موارد متفاوت هست در بعضی موارد این معاصر بودن اجماع با زمان معصوم را می‌شود نتیجه گرفت در بعضی جاها نمی‌شود نتیجه گرفت. بنابراین از این جهت به نظر می‌رسد از اجماع نمی‌شود نتیجه‌ای از بحث گرفت.

اما وجه بعدی وجهی که مرحوم شیخ انصاری فرمودند، فرمودند که علت در روایت سدیر تعبیر کرده لأنّه کان غائباً عنه، خب روایت سدیر را بیاوریم بخوانیم.

ابو الصلاح، یک نکته‌ای در مورد بحث ابو الصلاح، اجازه بدهید در مورد ابو الصلاح بعداً یک صحبتی می‌کنیم.

روایت «سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ كَانَ لَهُ مَالٌ فَانْطَلَقَ بِهِ فَدَفَنَهُ فِي مَوْضِعٍ فَلَمَّا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ ذَهَبَ لِيُخْرِجَهُ مِنْ مَوْضِعِهِ فَاحْتَفَرَ الْمَوْضِعَ الَّذِي ظَنَّ أَنَّ الْمَالَ فِيهِ مَدْفُونٌ فَلَمْ يُصِبْهُ فَمَكَثَ بَعْدَ ذَلِكَ ثَلَاثَ سِنِينَ ثُمَّ إِنَّهُ احْتَفَرَ الْمَوْضِعَ الَّذِي مِنْ جَوَانِبِهِ كُلِّهِ فَوَقَعَ عَلَى الْمَالِ بِعَيْنِهِ كَيْفَ يُزَكِّيهِ قَالَ يُزَكِّيهِ لِسَنَةٍ وَاحِدَةٍ لِأَنَّهُ كَانَ غَائِباً عَنْهُ وَ إِنْ كَانَ احْتَبَسَهُ.»

این را مرحوم شیخ استدلال کرده بر این که می‌گوید لأنّه کان غائباً عنه تعلیل عدم وجوب زکات است، چون غائب بوده. و بنابراین این اختصاص ندارد به، ولو مورد روایت، موردی هست که حول در آن معتبر بوده، ولی این مورد باعث نمی‌شود که تعلیل اختصاص به مورد پیدا کند. چون تعلیل اصلاً کارش این است که از مورد به غیر مورد حکم را سرایت بدهد.

آقای منتظری اینجوری تعبیر کردند که ظاهر لأنّه کان غائباً عنه این است که غیبت تمام العلة برای عدم وجوب زکات هست. اگر این فقط در مورد مواردی باشد که حول معتبر باشد عدم وجوب زکات درش هم غیبت و حول داشتن هر دویش معتبر هست، در حالی که ظاهر این روایت این هست که غیبت تمام العلة است.

البته مطلب آقای منتظری در واقع به یک معنا توضیح فنی بیان مرحوم شیخ انصاری است، نه این که وجه جدید داشته باشد. ولی حالا من ابتدا کلام شیخ را از یک جهت دنبال می‌کنم بعد کلام آقای منتظری.

در مورد کلام شیخ یک مطلب باید توجه داشته باشیم، ببینید علت موضوع حکم را توسعه می‌دهد. ولی علت محمول را توسعه نمی‌دهد، حکم را توسعه نمی‌دهد. مثلاً اگر گفتند لا تشرب الخمر لأنّه مسکر، این یعنی چی؟ این می‌شود شرب الخمر حرام لانه مسکر. لانه مسکر علت هست برای حرمت شرب خمر. این دیگر با علت ما نمی‌توانیم از شرب خمر به سایر استعمالات تعدی کنیم. بگوییم خرید و فروش خمر هم حرام است. ربطی به تعلیل ندارد. تعلیل می‌گوید که شرب الخمر حرام، خمر را بردار به جایش مسکر بگذار. می‌شود شرب المسکر حرام. اما شرب را دیگر دست نزن. شرب سر جای خودش باقی است. حالا اگر آن کلمۀ شربی که اینجا مورد بحث هست یک چیزی باشد که یک نحو اختصاصی با مورد علت داشته باشد. آن شرب، یعنی آن حکمی که ما داریم. آن حکم اختصاص داشته باشد به مورد علت. خب شما نمی‌توانید تعلیل کنید. اینجا حکم معلل چی است؟ حکم معلل این است که عدم وجوب برای سنوات ماضیه. اصلاً وجوب زکات برای سنوات ماضیه و سنوات حالیه مقسمش آن چیزهایی هستند که در آن حول معتبر است. آنهایی که حول در آن معتبر نیست اصلاً این که لسنة واحدة و لسنوات قبلی، اینها که دیگر اصلاً مطرح نیست. این روایت اینجور می‌گوید، می‌گوید که در مورد روایت نسبت به سنوات ماضیه زکات واجب نیست. چرا برای سنوات ماضیه زکات واجب نیست؟ چون غائب بوده. اینجا شما اصلاً نمی‌توانید تعمیم بدهید. چون سنوات ماضیه در غیر حول‌دار اصلاً مطرح نیست. پس بنابراین علت فایده‌بخش نیست، کاری نمی‌توانید بکنید. اما تعبیری که آقای منتظری تعبیر می‌کنند که غیبت تمام العلة هست این تعبیر، تعبیر نارسایی است، تعبیر درستی نیست. خیلی وقت‌ها غیبت در واقع، حالا من یک مطلبی را عرض بکنم بعد برگردم به بحث آقای منتظری. می‌آید راوی می‌گوید که مثلاً می‌گوید، حالا اینجوری مثال بزنم، می‌گوید امام جماعت، به این آقا نمی‌شود اقتدا کرد چون عادل نیست. حالا اگر در امامت جماعت مرد بودن شرط باشد. باید حتماً قید بشود، چون مرد است و عادل نیست؟ لازم نیست مرد بودن قید بشود. پاسخ مطلب این است که لازم نیست مرد بودن قید بشود، چون مرد بودن در مورد بحث مفروغ عنه است. آن نکته‌ای که، یعنی در واقع ما گاهی اوقات تعلیل به فقدان جزء اخیر علت تامه است، تعلیل برای اثبات حکم به وجود جزء اخیر علت تامه است، برای نفی حکم به فقدان جزء اخیر علت تامه است، لازم نیست تعلیل حتماً به خود علت تامه باشد. ما می‌گوییم لا یجوز الاقتداء بهذا الرجل لانه فاسق. در فاسق فرض این است که رجل بودن نخوابیده. نمی‌گوییم لانه رجل فاسق. چرا؟ چون آن نکته‌ای را که شی فاقد هست رجولیت نیست، فسق است که فاقد است. در ما نحن فیه هم زکات شرطش این است که حول داشته باشد برای وجوب زکات نسبت به سال‌های گذشته. این که حول درش معتبر باشد و حاضر باشد. اینجا ما می‌گوییم چرا زکات در این مورد نسبت به سنوات ماضیه واجب نبوده؟ حول که درش معتبر است. آن جزء اخیر علت تامه که منشاء شده است که این حکم منتفی بشود غیبت است. ما آن جزء مفقود را تعلیل می‌آوریم. ممکن است حکم چند تا جهت داشته باشد. ما می‌گوییم از این آقا نمی‌شود تقلید کرد چون اعلم نیست. این معنایش این نیست که اعلمیت جزء اخیر، تنها شرط تقلید هست. چون سایر شرایط را دارد، تقلید باید مرد باشد، شیعۀ ۱۲ امامی باشد، سایر شرایطی که برای مرجع تقلید گفتند، یکی از شرایط اعلمیت است. می‌گوییم چرا نمی‌شود تقلید کرد؟ چون اعلم نیست. اینجا هم می‌گوید چرا زکات در این مال نسبت به سنوات ماضیه نیست؟ نفی زکات داریم می‌کنیم. حالا این به خصوص در نفی زکات که روشن‌تر است. در اثبات زکات هم همینجور است. در اثبات زکات گاهی اوقات همۀ اجزای علت تامه روشن است که وجود دارد، یک جزء وجودش مشکوک است. آن جزئی که مشکوک الوجود است به او تعلیل می‌کنیم. حاج آقا همین اشکال را در ادلۀ حجیت خبر واحد در مورد روایت یونس بن عبد الرحمن افیونس بن عبد الرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی اشکال می‌کردند. می‌گفتند اگر در وجوب اخذ، امامی بودن شرط باشد، این روایت نافی آن نیست. چون فرض این است که یونس بن عبد الرحمن امامی بودنش مسلم است. سؤال می‌کند این ثقه هست که بتوانم ازش اخذ کنم. نه این که این وثاقت علت تامه هست، جزء اخیر علت تامه است که با انضمام به سایر اجزاء که همه می‌دانند در یونس مفروغ عنه هست، بین امام علیه السلام و سائل یک تسلمی وجود داشته که یونس بن عبد الرحمن امامی، مرد بودن را ذکر نمی‌کنیم. از این نمی‌شود استفاده کرد که در قبول خبر مرد بودن را نفی کنیم. این استفاده نمی‌شود. چرا استفاده نمی‌شود؟ به دلیل این که این لازم نیست بگوییم یونس بن عبد الرحمن مرد ثقه هست، خب مرد بودنش مشخص است، چون قسمتی از حکم است، آن جزئی از حکم که مشکوک هست آن مورد سؤال قرار می‌دهم. در نفی حکم واضح‌تر از این است، در نفی حکم آن قسمتی از حکم که به خاطر آن حکم نفی شده، یک حکم چندین جزء دارد، موضوع وجوب زکات چندین جزء دارد. یکی این که باید یکی از اصناف نه گانه باشد، حاضر باید باشد، و سایر شرایط و امثال اینها. اگر بگوییم این حاضر بودن فقط در مورد مواردی که حول دارد شرط است. اینجا لازم نیست امام علیه السلام این قید اعتبار الحول را ذکر کند. چون فرض این است که سؤال از مورد حول‌دار شده. می‌گوید آیا در این مورد حول‌دار زکات واجب هست یا واجب نیست؟ امام علیه السلام می‌گوید در این مورد حول‌دار زکات واجب نیست چون یک شرط دیگر که آن شرط حضور هست آن را ندارد. پس بنابر این ازش استفاده نمی‌شود که غیبت تمام العلة برای نفی زکات است. به تعبیر دیگر ما یک موقع اثبات الحکم داریم، یک موقعی نفی الحکم داریم. در اثبات الحکم حالا فرض کنید در اثبات الحکم شما بگویید جایی که یک حکمی را دارید اثبات می‌کنید ظاهر تعلیل این هست که علت تامه باید باشد که ما آن را هم قبول نداریم. می‌گوییم در اثبات الحکم لازم نیست آن شیءای که بعد از لام تعلیل قرار می‌گیرد علت تامه باشد. همین که جزء مشکوک الثبوت از حکم باشد، اگر همۀ اجزاء حکم معلوم الحصول در مورد باشد، یک قسمتی‌اش مشکوک باشد آن را مورد سؤال قرار می‌دهند، به دلیل این که سائر اجزاء معلوم است دیگر. بنابراین آن در جایی که برای اثبات حکم باشد. برای نفی حکم واضح‌تر است. حالا در اثبات وثاقت به تنهایی کافی نیست. اینجور نیست که وثاقت منشاء شده باشد برای این که این. سایر چیزها مفروغ عنه بوده، جزء اخیر علت تامه بوده. ولی برای نفی حکم جایی که همۀ اجزاء موجود هستند یک جزء مفقود می‌شود فقدان حکم به همان جزء مستند می‌شود دیگر. علت این که حکم سلب شده، نفی شده آن جزء است دیگر. این که دیگر لازم نیست سایر اجزاء را ذکر کنیم دیگر. آقای منتظری می‌فرمودند علت تامه برای سلب. علت تامه برای سلب یعنی چی؟ یعنی در این مورد چی چی شده که این حکم را سلب کرده؟ خب به خاطر این که این جزء را نداشته. فرض کنید که من نمازم باید با لباس پاک باشد، با وضو باشد، این ۷، ۸، ۱۰ شرط را داشتم. می‌گویم نماز شما باطل است چون لباستان نجس بوده. این یعنی در نماز هیچ چیز دیگری غیر از نجاست شرط نیست؟ نه، آن چیزی که منشأ بطلان نماز هست نجاست لباس است، چیزهای دیگر را چرا ذکر نکرده، چون دخالت نداشته. در بطلان دخالت نداشته. آن چیزی که برای بطلان منشأ شده همین بوده که لباسش نجس بوده. چیزهای دیگر هم شرط بوده، ولی آنها دخالت. شرط صحت بوده ولی در گفتن دخالت نداشتند. چون بودند. چون موجود بودند طبیعتاً در بطلان دخالت نداشتند. بنابراین تمام العلة برای بطلان اصلاً همین است. یعنی این بحث تمام العلة بودن را که آقای منتظری مطرح می‌کنند در جایی که یک شیءای ده تا جزء برای ثبوت حکم باشد هر کدام از آنها علت تامه برای بطلان هستند. هر کدام به شرطی که سائر اجزاء وجود داشته باشند. در صورت وجود سائر اجزاء هر جزء علت تامه‌ای برای بطلان است. پس بنابراین اگر آن را هم بپذیریم که تعلیل باید به علت تامه باشد این در جهت اثباتی به درد می‌خورد. در نفی هر جزئی علت تامه است دیگر. وقتی سایر شرایط موجود هست. بنابراین به این استدلالی که آقای منتظری مطرح کردند نمی‌شود تمسک کرد.

اینجا مرحوم نراقی در مستند استدلال دیگری، ایشان قائل هست که نه شرط نیست. می‌گوید ادله چیزها را، حالا قبل از این بگذارید ادلۀ اثباتی‌ها را اوّل ذکر کنم. یعنی آنهایی که شرط می‌دانند را ذکر کنم.

بعضی‌ها به این روایت استدلال کردند، شیخ هم به نظرم دارم، روایت:

«إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ وَرِثَ مَالًا وَ الرَّجُلُ غَائِبٌ هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ قَالَ لَا حَتَّى يَقْدَمَ»

به این روایت تمسک کردند گفتند این می‌گوید بر مال غائب زکات واجب نیست. قید ندارد که ذو الحول باشد یا ذو الحول نباشد. البته ذیلش در مورد ذو الحول است. قلتٌ ایزکیه حین یقدم قال لا حتی یحول علیه الحول. ولی این که ذیلش مربوط به حول‌دار هست باعث نمی‌شود که صدر روایت را اختصاص بدهد به حول‌دار. شبیه همین هم یک مقداری ضعیف‌تر از این در مرسلۀ عبد الله بن بکیر هست. آن این هست، در مرسلۀ عبد الله بن بکیر می‌گوید: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: فِي رَجُلٍ مَالُهُ عَنْهُ غَائِبٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ قَالَ فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَإِذَا خَرَجَ زَكَّاهُ لِعَامٍ وَاحِدٍ وَ إِنْ كَانَ يَدَعُهُ مُتَعَمِّداً وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ لِكُلِّ مَا مَرَّ بِهِ مِنَ السِّنِينَ.»

گفتند که این حتی یخرج یک جملۀ تامی است، اطلاق کأنّ منعقد می‌شود حتی یخرج، امام علیه السلام همین جا توقف می‌کردند این معنایش این بود که اختصاص ندارد به طور کلی فی رجل ماله عنه غائب لا یقدر علی اخذه. یعنی اختصاص ندارد به این که حول‌دار باشد یا حول‌دار نباشد. حالا آن روایت مرسلۀ عبد الله بن بکیر حالا صرفنظر از بحث سندی‌اش این که امام علیه السلام هنوز کلامش تمام نشده بگوییم ظهور منعقد می‌شود و امثال اینها خیلی قوی نیست، این که ما به آن روایت خیلی تکیه نمی‌خواهیم بکنیم، بحث ممکن است اصلاً بگوییم آن روایت امام علیه السلام تا للمتکلم ان یلحق بکلامه مادام مشغولاً بکلامه. و ظهور تاوقتی که متکلم دارد سخن می‌گوید هنوز منعقد نشده. بنابراین این روایت اطلاق ندارد. ولی روایت اسحاق بن عمار، امام علیه السلام کلامشان تمام شده، سائل دوباره سؤال که می‌کند امام علیه السلام اینجا قید حول را مطرح می‌کنند. این کلام جدید امام علیه السلام آن ظهور کلام سابق را از بین نمی‌برد حالا توضیح می‌دهم.

مرحوم نراقی در مستند از آن طرف استدلالی کرده بر این که، شبیه همین روایت‌ها اصلاً استدلال کرده برعکس استدلال کرده به همین روایت. به خصوص به روایت عبد الله بن سنان، حالا این روایت نه ولی به روایت مشابه همین صدر، می‌گوید در روایت عبد الله بن سنان می‌گوید که کسی که مالش غائب هست به محضی که مال دستش می‌رسد زکات برایش واجب است. می‌گوید این اطلاق دارد، چه حول‌دار، چه غیر حول‌دار. نسبت به غیر حول‌دار ما به این اطلاق اخذ می‌کنیم. نسبت به حول‌دار با توجه به روایات دیگری که قید زده به شرطی زکات واجب هست که در طول سال زکات در دستش باشد آن از تحت دلیل خارج می‌شود. نتیجۀ بحث این است که تا وقتی که این مال خارج از دست ما باشد زکات ندارد، ولی به محضی که تمکن از تصرف حاصل شد ولو این تمکن از تصرف زمان وجوب نباشد، همین مقدار که تمکن از تصرف آمد این زکات واجب می‌شود. حالا اینها را ملاحظه بفرمایید ببینیم. آقای هاشمی هم اینجا یک بحثی دارند این بحث آقای هاشمی را هم ببینید بحث را فردا ادامه می‌دهیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان